

تحلیل مقایسه‌ای نقش زنان در بحران‌های جانشینی در تاریخ میانه ایران (سلجوقیان، خوارزمشاهیان و ایلخانان)

الهام معتمدی نیا^۱، محبوبه شرفی^{۲*}

۱. گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. پست الکترونیک: 4072344117@iaui.ir

۲. گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)، پست الکترونیک: 4072344117@iaui.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۱/۰۵	یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تمایزبخش قرن پنجم تا هفتم هجری، تحول روی داده در جایگاه و نقش زنان است. قرون نخستین اسلامی بدون ایجاد یک تغییر چشمگیر و گسترده در موقعیت اجتماعی و سیاسی زنان، بیشتر عرصه تداوم نقش‌ها و الگوهای سنتی و مرسوم بود. اما در قرن پنجم و با روی کارآمدن سلجوقیان، تحولی شگرف در نقش‌ها و الگوهای فعالیت سیاسی و اجتماعی زنان روی داد. این تحول مرهون سنت‌های قبیله‌ای و فرهنگ صحرانوردان آسیای مرکزی بود که جایگاهی متفاوت برای زنان در ساختار سیاسی و اجتماعی قائل بودند. جایگاه متفاوت زنان در ساختار اجتماعی گروه‌های قبیله‌ای ترک و مغول، موجب شد که در فرایند قدرت‌گیری سلاطین، امرا و ایلخانان زنان به عنوان یکی از عناصر و بازیگران سیاسی و حتی نظامی به نقش-آفرینی بپردازند. از همین روست که از دوره طغرل تا پایان عصر ایلخانی، زنان در تمامی مقاطع از بازیگران اصلی در میدان سیاست بوده‌اند. این پژوهش با تمرکز بر نقش زنان در بحران‌های جانشینی در سه دوره سلجوقی، خوارزمشاهی و ایلخانی به دنبال یک تحلیل و ارزیابی مقایسه‌ای است. در خلال این تحلیل نشان داده می‌شود که چگونه در هر یک از این مقاطع، زنان نقشی جدی در بحران‌های جانشینی داشتند.
کلید واژه‌ها: زنان، جانشینی، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، ایلخانان	

استناد: معتمدی نیا، الهام؛ شرفی، محبوبه (۱۴۰۵). تحلیل مقایسه‌ای نقش زنان در بحران‌های جانشینی در تاریخ میانه ایران (سلجوقیان، خوارزمشاهیان و ایلخانان). تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، ۳(۸)، ۲۳۳-۲۵۰.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

موضوع جانشینی و انتقال قدرت بخش عمده‌ای از روایت‌ها و گزارش‌های منابع تاریخی فارسی زبان را به خود اختصاص می‌دهد. پیربیره نخواهد بود اگر مدعی شویم که منابع تاریخی آن‌چنان که درگیر شرح و ایضاح دوره-های فترت و آشوب مقاطع جانشینی و انتقال قدرت هستند، به همان میزان بر بیان و بازگویی دوره‌های ثبات و استقرار متمرکز نبوده‌اند. موضوع جانشینی و انتقال قدرت به شکلی مستمر در شکل یک مسئله اساسی در تمامی ادوار و حکومت‌ها وجود داشته و حتی در سیستم‌های سیاسی قدرتمند و منضبط، جانشینی و بحران‌های مرتبط با آن همواره در قامت یک مسئله حاد بروز و ظهور داشته است. عوامل مؤثر بر بروز و وقوع بحران‌های جانشینی و انتقال قدرت بسیار متنوع و گسترده هستند؛ این مهم را هم می‌توان در سطوح اندیشگی مورد کندوکار قرار داد؛ هم آن را در سطح عوامل ساختاری سیاسی و اجتماعی بررسی کرد. سهم هر یک از این متغیرها در ایجاد بحران-های جانشینی به انحای مختلف و در اشکال متنوع است، بی‌گمان در یک بررسی جامع باید به تمامی این متغیرها توجه داشت. اما آنچه در اغلب این بررسی‌ها غایب است و توجه کمتری به آن صورت می‌گیرد، مسئله نقش زنان در بحران‌های جانشینی است.

معمولاً در تاریخ‌نگاری سنتی به نقش و جایگاه زنان، به صورت یک عامل مستقل توجه نمی‌شود، اگر هم بحثی از زنان به میان می‌آید در حاشیه پیشامدها و رویدادها بود. این امر تنها شامل زنان طبقات و اقشار عادی جامعه نمی‌شد، بلکه زنان اقشار بالا و طبقات حاکمه را نیز در برمی‌گرفت. زنان بنابر آن گفته مشهور نیمی از جامعه و در واقع نیمی از حیات انسانی هستند، اما چیرگی گفتمان سیاسی و نظامی بر گزارش‌ها و روایت‌های مورخان موجب شده که زنان همچون نیمی از جامعه، چهره‌ای پنهان و غایب در تاریخ داشته باشند. با این وجود، حضور برخی از زنان را در عرصه سیاست و جامعه می‌توان دید، آنها در رخدادهای سیاسی و نظامی نقش ایفا کرده‌اند (بیانی، ۱۳۸۲: ۷)، نقش‌آفرینی آنها در امور اجتماعی و فرهنگی در اغلب ادوار مؤثر و چشمگیر بوده است، علاوه بر این‌ها جایگاه آنها همچون شاعر (کراچی، ۱۳۹۴) واقف (رحیم‌پور ازغدی، ۱۴۰۲: ۱۰۳-۱۱۳) صوفی (حسینی، ۱۳۹۸) نیز بسیار قابل اعتنا و مهم قلمداد می‌شد.

شاید در این میان، یکی از جنبه‌های مهم حضور و نقش‌آفرینی زنان در حوزه سیاست و در هنگامه بحران‌های جانشینی باشد. این واقعیت را می‌توان در دوره باستان ایران مشاهده کرد و در دوره اسلامی نیز به وفور مورد توجه قرار داد. اما در پژوهش پیش‌روی در مقطع تاریخ میانه ایران این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد و در طول این پژوهش تلاش خواهیم کرد پاسخی برای این پرسش بیابیم که زنان در دوره حکومت‌های سلجوقی، خوارزمشاهی و ایلخانی در بحران‌های جانشینی چگونه نقش‌آفرینی کردند؟

حکومت‌ها و بحران‌های جانشینی

نگاه نظام‌های حکومتی و سیستم‌های سیاسی، متناسب با نوع و ماهیت خود، به موضوع قدرت، مشروعیت و روش‌های انتقال قدرت به شدت متفاوت است (لمبتون، ۱۳۷۴؛ عنایت، ۱۳۷۸). بدون آنکه در این باره وارد مباحث گسترده نظری علم سیاست و به ویژه فلسفه و اندیشه سیاسی شویم، با نگاهی گذرا به تاریخ ایران می‌توان ابعاد انتقال قدرت و روش‌های آن را تا حدودی روشن ساخته و تبیین نماییم. بررسی دو عصر کلان تاریخ ایران، یعنی دوره باستان و دوره ایران اسلامی نشان می‌دهد نظام شاهی اصلی‌ترین شکل حکمرانی در طی ادوار و قرون بوده است (عالم و پورپاشا کاسین، ۱۳۹۲: ۱۱۸-۹۹) در نظام شاهی قدرت در انحصار یک خاندان یا گروه قبیله‌ای بود و

به شکلی موروثی به افراد این خاندان انتقال می‌یافت. انتقال قدرت به طور معمول از پدر به پسر بود، ولی این قاعده همیشه رعایت نمی‌شد. هر چند ظاهراً انتقال قدرت در یک چارچوب موروثی بود، ولی در واقع سازوکارهای انتقال قدرت چندان تعریف شده و پایدار نبودند. به عبارتی نظام جانشینی و جانشین‌گزینی به رغم وجود برخی از قواعد، چندان روشن و شفاف نبود و پیش از آنکه تابع قواعد و قوانین مشخصی باشد، تابع واقعیات موجود در میدان سیاست بود.

از قرن پنجم هجری یک تحول بزرگ در عرصه سیاست ایران روی داد. این تحول با ورود عنصر ترک به سیاست ایرانی رقم خورد. اگر تا پیش از ورود ترکان، حکومت‌ها و دولت‌های ایرانی تبار زمام امر سیاست و حکمرانی را در ایران در اختیار داشتند، ورود عنصر ترک این قاعده را به هم ریخت. اگرچه عنصر ایرانی حضور خود را قدرتمندانه حفظ کرد (بیانی، ۱۳۸۱)، اما عنصر ترک در رأس قدرت قرار گرفت؛ بدین ترتیب گروه‌های قومی آسیای میانه مانند سلجوقیان، خوارزمشاهیان و ایلخانان مغول تبار حاکمان جدید ایران بودند. حاکمان جدید دارای سنت‌های قومی و قبیله‌ای خاص خود بودند و موضوع قدرت را از منظر این سنت‌های قومی و قبیله‌ای می‌نگریستند.

در طول دوره حکمرانی سلجوقیان و خوارزمشاهیان، می‌توان از حضور همزمان سه سنت سیاسی سخن گفت؛ سنت ایرانی، سنت خلافتی و سنت ترکی. در دوره مغول سنت خلافتی برچیده می‌شود، و سنت مغولی در کنار سنت ایرانی قرار می‌گیرد. در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان، از منظر اندیشگی می‌توان ساختار قدرت و سازوکارهای جانشینی را در چارچوب ۳ سنت سیاسی متفاوت تحلیل کرد؛ این سنت‌ها همچون یک عامل تعیین‌کننده، به موازات هم، بر امر سیاسی اثرگذار بودند، سنت‌های مذکور مبانی مشروعیت، ثبات، استمرار و جانشینی را تعیین می‌کردند. به عنوان مثال خواجه نظام‌الملک طوسی به عنوان وزیر مقتدر عصر سلجوقی و یک اندیشمند سیاسی در چارچوب سنت ایرانی به قدرت سیاسی نگاه می‌کرد. از منظر خواجه، پادشاه قدرت خود را از خلیفه نمی‌گیرد و به توجهات خاص وی نیازی ندارد و مشروعیت و قدرت پادشاه ناشی از تأییدات الهی است (قادری، ۱۳۸۷: ۱۲۵). خواجه وزیر در ابتدای سیاست‌نامه خود می‌نویسد: «ایزد سبحانه و تعالی در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و سیرت‌های ستوده آراسته گرداند و مصالح جهان و آرام‌بندگان بدو بازبندد و در فساد و آشوب بدو بسته گرداند و امضاء و حشمت او در قلوب و عیون خلائق بگستراند تا مردمان در سایه عدل و پناه او روزگار می‌گذرانند و ایمن می‌باشند و بقای دولت او همی خواهند (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۷۲: ۱). این نگاه سنت ایرانی به نظام حکومتی و نظم شاهی در آن زمان بود.

به موازات سنت ایرانی، نظریه اسلامی خلافت نیز وجود داشت. درباره نظریه خلافت، آرا و دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد: آنچه در اینجا و در این مقطع تاریخی قابل توجه می‌باشد، دیدگاه‌های ماوردی و غزالی است: این دو را باید در زمره شریعت‌نویسان دانست در برابر سیاست‌نامه‌نویسانی همچون خواجه نظام‌الملک. غزالی در رساله‌ها و کتب خود بر پذیرش چهار رویکرد اصلی اجماع، اهل حل و عقد، استخلاف و شورا تأکید کرده و استیلا را هم به عنوان مبنای نظری خلافتی خویش برمی‌گزیند. با این تفصیل، وی امر واقع را یعنی خلافت خلفای چهارگانه، حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس را مشروع جلوه می‌دهد و حتی در مورد کسی که صاحب شوکت باشد و به هر شیوه‌ای به مسند قدرت خلافت تکیه زند، وی را امام و خلیفه مسلمانان می‌داند (ابراهیمی ورکیانی، ۱۳۹۰). البته بحث غزالی، ماوردی و سایر نظریه‌پردازان خلافت به همین میزان محدود نمی‌شود، آنها به ویژگی‌های خلیفه و وظایف و اختیارات او توجه دارند. حکومت مطلوب غزالی در پرتو استقرار نهاد خلافت تحقق می‌یافت، اما واقعیت آن بود که قدرت واقعی در اختیار سلاطین بود. از این‌رو غزالی می‌کوشید میان دیدگاه خویش درباره خلافت با واقعیت موجود در زمان خویش همزیستی و سازش ایجاد کند (غزالی،

(۱۳۵۱: ۱۰۶) بر همین اساس مشروعیت قدرت ملوک و سلاطین زمان خویش را ناشی از نهاد خلافت و تأیید دستگاه خلافت بغداد دانست و تلاش می‌کرد سلاطین را به عنوان بازوان اجرایی خلیفه به اطاعت هر چه بیشتر از دستگاه خلافت ترغیب نماید (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۳۳). این نگرش مآخوذ از سنت اسلامی-عربی بوده و مورد قبول جامعه اهل سنت بود. از نظر ماوردی و غزالی، خلیفه و سلطان به لحاظ سیاسی هم‌عرض با هم قرار داشتند. از این منظر، خلافت و سلطنت در دوره سلجوقی دو نهاد جدا از یکدیگر بودند، بدین ترتیب که خلیفه در قبال فعالیت‌های مذهبی جامعه مسئولیت داشت و بر آن نظارت می‌کرد و سلطان امور دنیوی حکومت را از پیش می‌برد (ماوردی، ۱۴۰۶: ۳؛ غزالی، ۱۳۵۱: ۱۵۲). این نگرش تا فروپاشی نهاد خلافت از سوی مغولان تداوم داشت.

با ورود سلجوقیان، سنت ترکی نیز به این بینش‌ها و نگرش‌های سیاسی افزوده شد. در دوره خوارزمشاهی نیز همین سنت تداوم یافت و در عصر مغولان، سنت مغولی که با سنت ترکی اشتراکات فراوان داشت به این سنت‌های سیاسی اضافه گردید. سلاطین سلجوقی از همان ابتدا سعی کردند با استفاده از نام، تبار و گذشته ایران به موجودیت خود مشروعیت بخشند (مسکوب، ۱۳۷۸: ۱۵). سلجوقیان از افسانه کهن ایرانی مربوط به توران و تحول و تطوری که در دوره ساسانی و اسلامی یافته بود استفاده کردند و خود را جانشینان شاهان قدیم توران و از نسل افراسیاب تورانی شمردند و آل افراسیاب نامیدند (جوینی، ۱۳۸۸: ۸۸؛ الحسینی، ۱۹۳۳: ۷۴). این را نظام‌الملک در آغاز کتاب سیاست نامه یادآور می‌شود که: «خداوند عالم شهنشاه اعظم را از دو اصل که پادشاهی و پیشوایی در خاندان ایشان بود، جد به جد همچنین تا افراسیاب بزرگ پدید آورد و به کرامت‌ها و بزرگی‌ها که ملوک جهان از آن عاری بودند آراسته گردانید (خواجه نظام‌الملک، ۱۳۷۲: ۲).

هرتسیگ (۱۴۰۳) در کتاب سلجوقیان می‌نویسد؛ سنت اسلامی ایران سخت متمایل به تمرکز قدرت در مرکز سلطنت بود. شخص خلیفه، پادشاه یا سلطان را مظهر شاهنشاهی و فراتر از دیگران قرار می‌داد و قدرت بر مبنای جانشینی در محدوده خاندان سلطنتی از پدر به پسر انتقال می‌یافت. سنت ترکان استپ (و بعدها مغولان)، برعکس اقتدار را بیشتر امری خانوادگی می‌انگاشت که به طایفه سرکرده در درون قبیله یا ایل تعلق داشت و اولاد ذکور ارشد آن طایفه امتیازات قدرت (و مهم‌تر از همه زمین) را میان خودشان و به نفع پیروان هم قبیله تقسیم می‌کردند و هر کس برای خود نیروی نظامی داشت (هرتسیگ و استوارت، ۱۴۰۳).

سلاطین ترک و ایلخانان مغول در میان امرا نوعی سیادت سنتی داشتند که از روابط خانوادگی و غیررسمی در میان ایشان شروع شده و در قالب حکومت‌ها شکل رسمی‌تری پیدا می‌کرد. از این رو امرا در نزدیکی و تقرب به سلطان یا ایلخان به رقابت با یکدیگر می‌پرداختند. از سوی دیگر میان امرا نوعی اتحاد و هم‌سویی وجود داشت و همین اتحاد به واسطه نیروی شمشیر به ایشان مشروعیت می‌بخشید. امرا با حفظ اتحاد و تقسیم قلمرو در میان خود مشروعیت جدیدی برای خود تعریف کردند که حاصل یگانگی و همدلی بود. مؤلف سلجوقنامه در این باره آورده است؛ «سروران ایشان هر دو چغریک و طغول و عمال ایشان موسی ییغو و یونس سلجوق و ابن عمان و خویشان با هم عهد و موافقت کردند که به همه مواضع با یکدیگر در موافقت و مساعدت و معاونت یکی باشند در خیر و شر متفق و متحد که اگر عیاذالله در میان ما خلافتی ظاهر گردد خصمان خیره بر ما چیره شوند و این ملک و مشقت بی‌گفته از دست ما آسان برود. آنگاه ندامت و پشیمانی سود ندارد.» (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۱۴).

نگاهی به این سنت‌های سیاسی نشان می‌دهد که هر کدام نگاهی خاص به موضوع حاکم و مشروعیت سیاسی داشتند و اغلب نیز موضوع انتقال قدرت به صورت وراثتی یا درون‌خاندانی را پذیرفته بودند، اما آنچه در میدان عمل می‌گذشت با اندیشه‌ها و سنت‌ها

منطبق نبود. در بخش‌های بعدی نشان خواهیم دید که چگونه بحران‌های جانشینی ناشی از واقعیت‌های میدان سیاست بودند و همچنین زنان چگونه در آن نقش‌آفرینی می‌کردند؟

نقش زنان در بحران‌های جانشینی حکومت سلجوقیان

نبرد دندانتان (۴۳۱ق) و شکست غزنویان، نقطه عزیمت قدرت‌گیری و شکل‌گیری امپراتوری بزرگ سلجوقیان ترک‌تبار بود (نیشابوری، همان: ۱۶-۱۸؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۲۹). یک‌سال پس از کسب این پیروزی بزرگ، القائم بامرالله، خلیفه عباسی، مشروعیت سلطنت طغرل سلجوقی را پذیرفته و فرمان داد تا خطبه به نام او خوانده شود (نیشابوری، ۱۸). طغرل را باید به عنوان پایه‌گذار امپراتوری سلجوقیان قلمداد کرد، وی و خاندان سلجوقی با اتکا بر ائتلاف قدرتمند قبیله‌ای بسیاری از خاندان‌های محلی حاکم را مطیع کرده یا از میان بردند و بغداد را هم تابع نیروی قدرتمند خود ساختند.

از دوره طغرل نشانه‌های اولیه از تغییر در نقش زنان قابل مشاهده بود؛ در واقع سنت ترکی به نوعی به این نقش‌آفرینی اعتبار و روایی می‌بخشید. آلتونجن زوجه اصلی طغرل از زنان ترک‌نژاد خوارزم بود. آلتونجن پیشتر همسر خوارزمشاه، حاکم کاث و گرگانج، بود (ابن جوزی، ۱۳۵۹: ج ۹، ۷۵). پس از ازدواج با طغرل، انوشیروان پسرش نیز همراه وی باقی ماند (لمبتون، ۱۳۷۴: ۲۸۶). یکی از جلوه‌های حضور سیاسی همسر طغرل، در ماجرای طغیان ابراهیم پنال، برادر مادری طغرل، نمایان گردید؛ بعد از آنکه ابراهیم پنال از موصل و دیار بکر، که از طرف طغرل حکومت آنجا را داشت، به همدان رفت و خزاین سلطان را در آنجا به دست گرفت. سلطان هم به دنبال او در مدت هفت روز از نصیبین به همدان رفت. طغرل وزیر خود، عمیدالملک و همسرش خاتون را به بغداد فرستاده بود، به آنان نامه نوشت و خواست که به حضور آیند، خلیفه القائم آنان را از این کار بازداشت، خلیفه اوضاع نابسامان دارالخلافه را می‌دانست و حضور وزیر و حرم سلطان در بغداد می‌توانست تضمینی برای حمایت طغرل از خلافت در برداشته باشد.

در این اوضاع که خبر نزدیک شدن بساسیری به بغداد و همچنین شکست طغرل از برادر طاغی‌اش شایع گردیده بود، عمیدالملک کندی می‌خواست فرمان ولایتعهدی انوشیروان، فرزند آلتون خاتون، را از خلیفه دریافت دارد و هزینه بسیاری در این راه صرف کرد و به خلیفه و اطرافیانش مبالغی را به صورت پنهان و آشکار رشوه داد. اما انوشیروان و عمیدالملک توفیقی کسب نکردند (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۸). آلتون خاتون بعد از اطلاع از این ماجرا و توطئه‌ای که قرار بود علیه طغرل انجام پذیرد، وارد عمل شد و دستور داد عمیدالملک و انوشیروان را زندانی کنند. چراکه وی نمی‌خواست در آن شرایط سخت، رقبا و مدعیان قدرت حکومت تازه تأسیس طغرل را با چالش مواجه سازند. البته عمیدالملک به نزد هزار اسب بن بنکیر بن عیاض در اهواز رفت و از دستور خاتون گریخت. آلتون جین سپس از بغداد عازم اردوی سلطان در همدان گردید، انوشیروان نیز پس از اطلاع از سفر مادر بوی ملحق گردید (بنداری، همان: ۱۸). آن‌طور که از منابع برمی‌آید همسر طغرل، زنی با ایمان بود که به کارهای خیر، تصمیم‌های بجا و قضاوت‌های منطقی معروف بود. طغرل به نظرات وی ارجح می‌نهاد و گاهی قضاوت در امور سیاسی اجتماعی را به وی ارجاع می‌داد.

اما آنچه درباره زوجه طغرل واجد اهمیت است، وصیت عجیب او به همسرش می‌باشد؛ به گفته منابع، قبل از وفات به همسرش وصیت کرد؛ جهت تحکیم قلمرو خویش با دختر خلیفه ازدواج کند، حتی اموال خود را برای آن دختر به ارث گذاشت (ابن جوزی، ۱۳۵۹: ج ۸، ۲۱۸؛ باستانی پاریزی، ۱۳۸۲: ۷۲). آلتون خاتون دارای املاک زیادی در عراق بود. مساجد و بناهای

عام‌المنفعه‌ای نیز در شهرهای مهم بنا کرده بود (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ج ۱۶، ۳۶۴؛ لمبتون، ۱۳۷۴: ۲۹۳). با ازدواج طغرل و دختر خلیفه در سال ۴۵۴، این دارایی‌ها در اختیار او قرار گرفت (بنداری، همان: ۲۶؛ لمبتون، ۱۳۷۴: ۲۸۲؛ باستانی پاریزی، همان: ۷۴). البته در تحلیل این موضوع باید بیشتر تأمل نمود. املاک فراوان این خاتون در عراق، حتی چشم طمع خلیفه القائم را خیره کرده بود. این املاک شامل روستاها و قصبات و زمین‌های بسیاری می‌شد که برای اداره آن وزیری مخصوص وجود داشت. این وزیر وظیفه اداره املاک خاتون را بر عهده می‌گرفت، قدرت خواتین عصر سلجوقی حتی مقام وزارت را نیز تحت‌الشعاع خود قرار می‌داد. همانطور که خاتون بعد از آنکه عمیدالملک درصدد کسب مقام ولایتعهدی برای فرزندش انوشیروان بود، با اطلاع از موضوع قصد کرد که عمیدالملک و انوشیروان را در بند کشد تا مبادا توطئه وزیر برای ولایتعهدی کسی خارج از خاندان سلجوقی حکومت تازه تأسیس طغرل را به سقوط کشاند آن هم در شرایطی که ابراهیم پنال، برادر مادری طغرل، طغیان کرده بود (بنداری، ۱۳۵۶: ۱۸). همین مداخله نشان می‌دهد که زوجه طغرل چگونه بر تنش‌ها و منازعات سیاسی اثرگذار بود و در تعیین سمت و سوی آن به سهم خود نقش ایفا می‌کرد.

پس از مرگ طغرل و جانشینی آلبارسلان، زنان نقش و موقعیت ممتاز خود را حفظ کردند. در این دوره ما شاهد نقش حمایت گرایانه مادر آلبارسلان هستیم؛ مورخانی همچون ظهیرالدین نیشابوری و راوندی به این مهم توجه داشته‌اند (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۸۱؛ راوندی، ۱۳۸۶: ۳۰۰). اما باید گفت اوج نقش‌آفرینی‌های زنان در دوره ملکشاه سلجوقی است. در دوره ملکشاه، با شکل‌گیری رقابت‌های سیاسی گسترده در میان زنان درباری، آنان به یکی از عوامل اصلی مؤثر بر تحولات ساختار قدرت سلجوقی تبدیل شدند. اگر شبکه‌های قدرت آن عصر را مدنظر قرار دهیم و ساختار پیچیده و چند لایه حکومتی، ساختار ایلپاتی، حکومت‌های محلی و توده‌های مردم را به عنوان متغیرهای سیاسی اثرگذار در نظر بگیریم، زنان نیز یکی از گروه‌های مؤثر در ساختار قدرت بودند. به جرأت می‌توان گفت این دوره یک عصر زرین برای نقش‌آفرینی زنان بود. نقش و اقتدار آنان به گونه‌ای بود که حتی وزرا نیز در مقابل خواست و اراده آنها تمکین می‌کردند. هر چند منابع تاریخی کوشیده‌اند درباره نقش-آفرینی زنان به داوری تاریخی دست بزنند، اما اغلب داوری‌ها آمیخته با کین‌ورزی علیه نقش زنان است.

در عصر ملکشاه شماری از زنان نقشی جدی در رویدادهای سیاسی داشتند؛ ترکان خاتون و زبیده خاتون همسران ملکشاه نقش آفرینان اصلی بودند و در این میان دو نفر دیگر از زنان خاندان سلجوقی به نام‌های گوهر خاتون و صفیه خاتون در برخی از رویدادها نقشی جدی داشتند. اما باید تأکید داشت که در بحران‌های جانشینی این عصر ترکان خاتون و زبیده خاتون، نقش اصلی را ایفا می‌کردند.

ترکان خاتون، ملقب به جلالیه خاتون و از تبار ایلک‌خانیان، یکی از همسران مشهور ملکشاه سلجوقی و برجسته‌ترین زن در میان همسران او بود (لمبتون، ۱۳۷۴؛ مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۳۵). منابع تاریخی او را زنی با ویژگی‌های خاص و فعال در امور اجتماعی توصیف می‌کنند (اقبال آشتیانی، ۱۳۳۸: ۱۱۹). زبیده خاتون، همسر متنفذ دیگر ملکشاه، نواده‌ی چغری بیگ و عموزاده این سلطان سلجوقی بود. این خاتون مادر برکیارق ولیعهد ملکشاه بود.

ترکان خاتون صاحب ثروت و مکنت فراوان بود و شخصیتی همچون تاج‌الملک ابوالغنائم به نوعی وزیر او محسوب می‌شد (خوافی، ۱۳۴۰: ۲۰۰). تاج‌الملک مورد حمایت ملکشاه بود و او را به سمت بازرسی امور تأسیسات قصر شاهی و زنان منصوب کرد و حتی در مأموریت‌هایی به برخی مناطق می‌فرستاد و رئیس دیوان طغرای خود گردانید (کلوزنر، ۱۳۸۱: ۶۱). زبیده خاتون، کم از ترکان

خاتون نداشت، او دارای اردویی خاص بود که در سفر و حضر آماده خدمت بودند. همچنین اقطاعات وسیعی در مناطق مختلف امپراتوری سلجوقی در اختیار داشت. این املاک توسط مجدالملک، مستوفی ملکشاه، که سمت وزارت زبیده خاتون را نیز بر عهده داشت، اداره می‌گردید.

ترکان خاتون در فرایندهای قدرت در عصر ملکشاه بیشترین مداخله و نقش‌آفرینی را داشت. این خاتون سلجوقی نفوذ فراوانی بر همسر داشت (رجبی، ۱۳۷۴: ۵۲). این نفوذ در اندازه‌ای بود که وقتی ملکشاه فرزند ارشدش برکیارق (از همسر دیگرش زبیده خاتون) را به عنوان ولیعهد برگزید، ترکان خاتون با سلسله‌ای از تحریکات سیاسی توانست این حکم را لغو کند. او حامیان ولایتعهدی برکیارق را سرکوب کرد و قدرتمندترین آنان، خواجه نظام‌الملک را هدف قرار داد و سرانجام توانست فرمان عزل او را از ملکشاه بگیرد و این وزیر کهنه‌کار را که بیست سال شریک دولت ملکشاه بود، از صدارت کنار زده و تاج‌الملک را به جای او بنشاند. نویسنده سلجوقنامه در این باره می‌نویسد: «ترکان خاتون می‌خواست که تاج‌الملک ابوالغنائم فارسی را بر نظام‌الملک برکشد و سلطان را بر آن می‌داشت که وزارت به او دهد و بدین جهت همواره تقبیح صورت نظام‌الملک در خلوت می‌کرد تا سلطان را بر او متغیر گردانید» (ظهیری نیشابوری، ۱۳۳۲: ۳۲-۳۳).

نگاه منابع درباره زبیده خاتون مثبت نیست. منابع از فساد او سخن می‌گویند: به گفته ابن‌خلکان «بر کیارق روح لطیفی داشت و تنها عیب او میگساراش بود» (ابن‌خلکان، ۱۹۶۸: جلد ۱، ۷۷). او در این زمینه مادر خود زبیده خاتون و اتابک خود گمشتکین را که هر دو شرابخواره بودند، سرمشق خود قرار داده بود (بنداری، ۱۳۵۶: ۹۵). بنداری می‌نویسد: «مادر سلطان نیز افسار از سر هشته و با گمشتکین جاندار در زشتی‌ها و منکرات و شرابخواری هم‌داستان شده بود و سلطان برکیارق خود با عده‌ای از کودکان سرگرم عیش و عشرت بود و وزیر عزالملک ابوعبدالله حسین بن نظام‌الملک نیز با گروهی از مردم فرومایه و بی‌هنر در شرابخواری روزگار می‌گذرانید» (همان: ۹۵).

حال باید دید این دو زن چگونه در مسئله و بحران جانشینی ایفای نقش کردند. منازعه دو همسر ملکشاه بر سر جانشینی فرزندان در همان عصر ملکشاهی رخ عیان ساخت. داود پسر ترکان خاتون که ملکشاه قصد داشت وی را به ولایتعهدی برگزیند، در سال ۴۷۴ هجری درگذشت. شش سال بعد، ملکشاه پسر دیگر ترکان خاتون، ابوشجاع تاج‌الملک احمد را به ولایتعهدی انتخاب کرد که او نیز درگذشت. پس از آن، خاتون قصد داشت قرعه‌ی ولایتعهدی به نام پسر خردسالش محمود زده شود. اما خواست ولایتعهدی فرزند با آنچه سلطان و خواجه نظام‌الملک می‌خواستند در تضاد بود. ملکشاه خود به ولایتعهدی برکیارق تمایل داشت، اما یارای مخالفت با همسر مقتدرش را نداشت.

در این راه، تاج‌الدین ابوالغنائم و ترکان خاتون یک ائتلاف قدرتمند را شکل داده بودند. از یک‌سو تاج‌الدین، نظام‌الملک را همچون رقیب خود می‌دید و به دنبال کسب منصب وزارت سلطان سلجوقی بود، از دیگر سو ترکان خاتون ولایتعهدی فرزند را مد نظر داشت (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۱۰۴). سیاست خاتون در نهایت نتیجه-بخش شد و وزیر برکنار و در نهایت مقتول گردید (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۳۷؛ راوندی، همان: ۱۳۴؛ همدانی، ۱۳۷۳: ج ۲، ۲۹۶). میان مرگ خواجه و ملکشاه تنها یک ماه فاصله بود و این سرآغاز یک بحران و شکاف جدی در ساختار دولت سلجوقی بود.

در ابتدا، ترکان خاتون خلیفه را برای ولایتعهدی محمود تحت فشار نهاد. به رغم خودداری اولیه خلیفه به سبب سن کم محمود که تازه شش سالگی را پشت سر نهاده بود، ترکان خاتون سرانجام با تطمیع درباریان و تهدید خلیفه به برکشیدن پسرش ابوجعفر به مقام خلافت، فرمان خطبه را به نام محمود گرفت. پس از آن، ترکان خاتون، کربوغا از امیران خود را به اصفهان گسیل داشت تا برکیارق را

دستگیر و زمینه را برای استقرار محمود فراهم آورد. اما غلامان نظامی منسوب به نظام‌الملک که از این قصد آگاه شدند، به یاری برکیارق شتافته، او را به ری برده و بر تخت نشاندند. بیست هزار سپاهی نیز به برکیارق پیوستند. در این میان ترکان خاتون به همراه پسرش محمود وارد اصفهان شد و او را بر تخت نشاند. چون برکیارق با سپاهی انبوه برای فتح اصفهان روی آورد، مجدالملک قمی و تاج‌الملک ابوالغناهم، از پیشکاران ترکان خاتون، با پرداخت پانصد هزار دینار وی را از این تصمیم منصرف ساختند. بدین‌سان، برکیارق به همدان رفت و ترکان خاتون برای مدتی کوتاه، زمام امور را در اصفهان به نام محمود در اختیار گرفت (بیانی، ۱۳۸۲: ۸).

اما منازعه جانشینی در همین سطح متوقف نشد، بلکه تشدید گردید و بحران سیاسی را در خاندان سلجوقی افزون‌تر کرد. ترکان خاتون، ملک اسماعیل دایی برکیارق را به وعده ازدواج و به قدرت رسیدن فریب داد و به جنگ برکیارق فرستاد. در نتیجه رویارویی نظامی، ملک اسماعیل شکست خورد و پس از آن توسطه زبیده خاتون اعدام گردید (جلالی، ۱۳۸۰: ۶۰). در همین زمان تحرکات تنش، عموی برکیارق، و مرگ ترکان خاتون، دو برادر را به سوی آشتی با هم سوق داد. پس از چندی بیماری و مرگ محمود، برکیارق را آسوده خاطر ساخت و بحران داخلی سلجوقیان را به طور موقت خاتمه داد (بنداری، همان، ۹۴). البته باید توجه داشت که نقش سیاسی زنان در دوره سلجوقی به همین میزان محدود نمی‌ماند و تا پایان عصر سلجوقیان بزرگ نقش-آفرینی‌های زنان ادامه می‌یابد.

نقش زنان در بحران‌های جانشینی حکومت خوارزمشاهیان

خوارزمشاه عنوانی عمومی برای امرا و سلاطین مستقل ولایت خوارزم است که از قدیم به آنان اطلاق می‌شد. قطب‌الدین محمد به عنوان اولین خوارزمشاه، حکمرانی این امارت را از سلاطین سلجوقی دریافت کرد. وی به مدت سی سال تابع و مطیع سلجوقیان باقی ماند و حتی در جنگ‌های سلطان سنجر او را همراهی کرد (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳، ج ۴: ۱۶۴). پس از مرگ قطب‌الدین محمد، اتسز (۵۲۱-۵۵۱) از سوی سلطان سنجر به عنوان خوارزمشاه جدید مورد حمایت و تأیید قرار گرفت. بر همین اساس بود که اتسز در جریان حمله غزان به سنجر، از سلطان سلجوقی حمایت کرد. اما این حمایت متقابل پس از گذشت هشت سال به پایان رسید و در سال ۵۳۰، رابطه‌ی خوارزمشاه با سلطان سنجر به تنش و تقابل نظامی انجامید و حتی با لشکرکشی به جند آنجا را به تصرف خود درآورد و زمام امور جند را به فرزندش ایل ارسلان سپرد (بارتولد، ۱۳۵۹، ج ۲، ۶۳۹؛ جویی، ۱۳۶۷، ج ۲: ۱۱).

با مرگ سنجر و اتسز، دوره‌ای جدید از حاکمیت خوارزمشاهی پدیدار گشت. اما این به معنای استقلال دولت خوارزمشاهی نبود، چرا که آنها هنوز خراجگذار قراختاییان بودند. ایل ارسلان (۵۶۸-۵۵۱) که جانشین اتسز شده بود، می‌خواست این رشته وابستگی را قطع نماید، اما با تنش و در نهایت جنگی که روی داد، خوارزمشاهیان شکست خوردند (مستوفی، ۱۳۶۴: ۴۸۶). درگذشت ایل ارسلان، باعث بروز جنگ جانشینی در میان دو فرزند او یعنی سلطان‌شاه و علاءالدین تکش گردید. اما در این منازعه جانشینی، یک زن نقشی اساسی ایفا می‌کرد. پیش از پرداختن به نقش‌آفرینی زنان در دوره‌ی خوارزمشاهی باید بر این واقعیت تأکید نهاد که جایگاه زنان در میان خوارزمشاهیان تفاوتی با سلجوقیان نداشت.

ترکان خاتون همسر ایل ارسلان از زنان برجسته دربار خوارزمشاهی بود که در جریان نخستین بحران جانشینی به ایفای نقش پرداخت. وی پیشتر و در دوره ایل ارسلان از نفوذ جدی برخوردار بود و با مرگ خوارزمشاه، از موقعیت مهم‌تری برخوردار گردید. وقتی ایل ارسلان در سال ۵۶۷ ه.ق. درگذشت، سلطان‌شاه فرزند ایل ارسلان با پشتیبانی ترکان خاتون، شاه خوارزم شد. صغر سن سلطان‌شاه موجب شد امور حکمرانی در اختیار ترکان خاتون قرار گیرد. اما چنین وضعی نمی‌توانست مورد قبول تکش، پسر دیگر ایل ارسلان،

باشد. تکش که فرزند زن دیگری بود، جانشینی برادر خود را نپذیرفت و خود ادعای سلطنت نمود (مستوفی، همان: ۴۳۹). در این جنگ جانشینی، تکش به قراختائیان پناه برد و آنان در مقابل پرداخت خراج از سوی تکش، به حمایت نظامی از او پرداختند. با پیشروی سپاه قراختائی، ترکان خاتون و سلطان‌شاه از خوارزم به سوی خراسان گریختند و از ملک آبی‌ابه، سردار سنجر سلجوقی و حاکم نیشابور، درخواست کمک کردند (شبانکاره‌ای، همان: ۱۳۷). اما با وقوع رویارویی نظامی، آبی‌ابه شکست خورده و کشته شد و ترکان خاتون و سلطان‌شاه از میدان نبرد گریختند. اما تکش آنها را تعقیب کرد و ترکان خاتون را به قتل رساند. سلطان‌شاه نیز به غوریان پناه برد (ابن اثیر، همان: ج ۱۱، ۳۷۷). ترکان خاتون قربانی اصلی این بحران جانشینی بود. او هر چند در حمایت از فرزند خود تا لحظه‌ی آخر ایستادگی کرد و حتی جان خود را بر سر این حمایت نهاد، اما در این منازعه از تکش شکست خورد و نتوانست پایان این منازعه را به نفع خود رقم زند.

تکش، سلطان خوارزم‌شاه، ترکان خاتون همسر پدر خویش را به قتل رساند. اما این به معنای آن نبود که وی با مداخله‌ی سیاسی زن دیگری با همین لقب مخالفت داشته باشد. این زن ترکان خاتون همسر مقتدر سلطان تکش است که نامش در منابع تاریخی، به ویژه در ارتباط با تهاجم مغولان، بازتاب گسترده‌ای داشته است. ترکان خاتون در عهد همسرش نفوذ فوق‌العاده‌ای بر او داشت و در کار سلطنت دخیل و شریک بود. تا آنجا که به گفته منابع قصد جان سلطان را می‌کرد. «...یک بار چون به علاقه سلطان به کنیزکی وقوف یافت او را در حمام گرم حبس کرد، چنانکه اگر امر را نرسیده بودند و او را نجات نمی‌دادند جان می‌سپرد (بیانی، ۱۳۵۲: ۱۸). ترکان خاتون زنی خوش‌گذران بود و به گفته جوینی در نهان «مجالس عیش و طرب داشت» (جوینی، ۱۳۴۳: ج ۲، ۱۹۸). بی‌جهت نیست که ترکان خاتون را برخی منابع متقدم «زن منحوسه» (ابن خلدون، همان: ۲۲۱) و پژوهشگرانی همچون گروسه «زن مخوف» (گروسه، ۱۳۶۸: ۲۹۸) می‌نامند، زنی که از قدرتمندترین زنان تاریخ میانه ایران بود. قدرت او در دوره فرمانروایی فرزندش، هم‌ارز قدرت او بود (شبانکاره‌ای، همان: ۱۴۲). در واقع ترکان خاتون و پسرش دو سلطان در یک اقلیم بودند.

به گفته منابع تاریخی، ترکان خاتون در بسیاری از امور سیاسی و نظامی مداخله می‌کرد. ترکان خاتون از آغاز پادشاهی سلطان محمد در تمامی امور، شریک او به شمار می‌رفته و حتی از او قدرت برتری داشته است. به گفته منابع تاریخی بخش عمده سپاه از قبیله قنقلی بودند، قبیله‌ای از ترکان قپچاق که ترکان خاتون منسوب به آنها بود (مورگان، ۱۳۷۳: ۶۸). بدیهی است در حکومت‌های قرون میانه، قدرت نظامی بازوی اصلی قدرت حاکمان محسوب می‌شد و کسی که از قدرت نظامی برخوردار بود، قدرت سیاسی را هم در اختیار داشت. از همین‌روست که در سراسر این دوره و در بسیاری از رویدادها، نقش ترکان خاتون پررنگ و برجسته بود.

در موضوع جانشینی سلطان محمد، او به طور علنی وارد منازعه پیش‌آمده شد. سه فرزند سلطان محمد یعنی جلال‌الدین منکبرنی، غیاث‌الدین پیرشاه و سلطان رکن‌الدین هر کدام به نحوی آماده به دست گرفتن قدرت و جانشینی پدر بودند. سلطان خوارزم‌شاه به جانشینی فرزند بزرگ خود جلال‌الدین منکبرنی بسیار رغبت داشت. اما به دلیل مخالفت مادرش ترکان خاتون از ولیعهدی او صرف نظر کرد و فرزند دیگرش اوزلاغ شاه را به عنوان جانشین برگزید. اما با تحولات دوره‌ی پس از تهاجم مغولان، اوزلاغ شاه را عزل و جلال‌الدین را جانشین خود ساخت (نسوی، ۱۳۴۴: ۳۷-۳۸). اما جلال‌الدین که فرزند همسر دیگر سلطان محمدشاه بود، به شدت از سوی ترکان خاتون مورد مخالفت قرار گرفت. البته مخالفت‌های او مانع از سلطنت سلطان جلال‌الدین نشد (قفس اوغلی، ۲۷۱). با حمله‌ی مغول، ظاهراً ترکان خاتون توسط این مهاجمان جدید دستگیر شد و نقش تاریخی او برای همیشه پایان یافت.

نقش زنان در بحران‌های جانشینی حکومت ایلخانی

هجوم مغول به ایران یک رخداد نو در تاریخ ایران میانه بود. پیشتر سرزمین‌های ایرانی تجارب فراوانی از تهاجم نیروها و اقوام بیگانه از سر گذرانیده بودند، اما این گروه‌های قومی از لحاظ مذهبی و دینی با اکثریت ساکنان دارای اشتراک بودند؛ غزنویان، سلجوقیان و خوارزمشاهیان و گروه‌های مهاجم دیگر ایرانی نبودند، اما مسلمان بوده و خود را حاکمان باورمند مسلمان می‌دانستند. ولی مهاجمان مغول مسلمان نبوده و حتی نسل اولیه‌ی آنان به دنبال تبلیغ و ترویج ادیان غیرتوحیدی در ایران بودند. بدین ترتیب با ورود مغولان، ایران در آستانه‌ی تحولات نوینی قرار گرفت. با تشکیل حکومت ایلخانی، سلطه مغولان در ایران رسمیت یافت و آنان به شکل مستقیم و بلاواسطه به اعمال حاکمیت بر جامعه ایران پرداختند. ایلخانان مغول تا دوره غازان خان، به جز در دوره کوتاه احمد تکودار، از پذیرش اسلام امتناع کردند و اغلب به باورهای ابتدایی خود مانند شمنیسم با ادیان دیگری چون بودائیت و مسیحیت گرایش داشتند. مبرهن است که گرایش دینی ایلخانان مغول و سنت‌های قبیله‌ای آنان موجب می‌شد نگاه متفاوتی نسبت به نقش و جایگاه زن در میان آنها وجود داشته باشد.

شیرین بیانی در کتاب خود می‌نویسد: «در لابه‌لای قرون متمادی این تاریخ، تنها به یک عصر استثنایی از لحاظ اهمیت و قدرت زن برمی‌خوریم و آن دوران مغول است، که می‌توان آن را تا حدودی عصر برابری زن با مرد خواند؛ این جریانی است که با مغول به ایران آمد و با مغول از ایران رخت بر بست. هیچ‌گاه زنان در این سرزمین تا حد این دوره توانایی و قدرت و احترام نداشته و در کار حکومت دخیل و سهمیم نبوده است (بیانی، ۱۳۸۲: ۷). برونو نیکولا نیز همین‌گونه به داوری پرداخته و می‌نویسد: «با هجوم مغول و تشکیل حکومت ایلخانی (۷۵۶-۶۵۱ق) توسط آنان در ایران، وضعیت حضور زنان درباری در عرصه‌های مختلف سیاسی نیز به تدریج دچار دگرگونی‌های افزایشی شد و نفوذ بیشتر آنان در امور سیاسی را به همراه داشت. هرچند حکومت‌های ترک قبل از مغول که مدت دو قرن و نیم به زندگی خود در این سرزمین ادامه دادند، از لحاظ شباهت‌های بسیار سنن و آداب قبیله‌ای توانسته بودند زمینه مساعدی در این مورد فراهم آورند. زنان مغول که در جامعه ایلی بخصوص در غیاب مردان خود در هنگام شکار یا نبرد، جایگاه و کارکرد مهمی از جمله در معیشت و اداره امور خانواده و قبیله داشتند، با تشکیل حکومت‌های مبتنی بر یکجانشینی توسط قبایلی که بدان‌ها تعلق داشتند، تبدیل به صاحبان قدرت و نفوذ در عرصه‌ای وسیع‌تر یعنی صحنه سیاسی یک حکومت فراگیر مانند ایلخانی شدند. چنانکه دست کم زنان اصلی خان‌های ایلخانی، اردوی مستقل خود را داشتند (Nicola, 2017: 127-128).

لمبتون نیز بر نقش ایجابی استیلای مغولان بر وقوع تغییر و تحولات در وضع زنان تأکید دارد (لمبتون، ۳۱۲). چرا که «به طور سنتی زنان در جوامع ترکی- مغولی نقش کلیدی داشتند» (Arbabzadah, 2017: 58). از نظر اشپولر «وضع و موقعیت زن نزد مغولان به مراتب آزادانه‌تر از نزد اعراب بوده است» (اشپولر، ۱۳۹۲: ۲۷۷). از یک منظر جامعه‌شناختی «مغول‌ها دوران مادرسالاری را طی می‌کردند و زن کماکان از درجه اهمیت بالایی برخوردار بود» (ملک‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۶۷). به باور جک ودفورد در کتاب «چنگیزخان و ساختن دنیای مدرن»، «در دورانی که مردان مغول به کار فتح کشورهای بیگانه مشغول بودند مدیریت امپراتوری در دست زنان بود» (ودفورد، ۱۴۰۱: ۲۶۳). قضاوت ایجابی این پژوهشگران درباره وضعیت زنان در عصر ترکی- مغولی را می‌توان در کنار این اظهار نظر ابن بطوطه جهانگرد مسلمان قرن هشتم گذاشت که در سفرنامه خود آورده است: «چیزی که در این بلاد مایه تعجب فراوان بود احترامی بود که درباره زنان خود داشتند. مقام زن در میان این مردم بالاتر از مقام مرد است» (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ج ۱، ۴۰۱). یا می‌توان به کتاب «تاریخ سری مغولان» اشاره داشت که برخی از اشارات آن حاکی از جایگاه مهم زن در جامعه مغولی است (مؤلف

ناشناس، ۱۳۸۳: ۳۶). ارزیابی پژوهشگران و اطلاعات منابع متقدم به خوبی نشان می‌دهد که در دوره مغول ما شاهد وضعیتی جدید در ارتباط با زنان هستیم. حال باید دید زنان در این وضعیت جدید چه نقشی در تحولات سیاسی و به طور مشخص بحران‌های جانشینی داشتند.

با گسترش قدرت و دایره نفوذ مغولان، بالطبع محدوده وظایف زنان یا خاتون‌ها از چارچوب ایلی عبور می‌کرد و متناسب با توسعه قدرت مغولان، نقش و جایگاه زنان بیشتر توسعه و تحول می‌یافت. خاتون‌ها علاوه بر حکمرانی ایالات، در کار ملک و فرمانروایی با مردان خود سهیم بوده و ضمن شرکت در جلسات در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت داشتند (پلیو، ۱۳۵۱). آنها در مجازات خطاکاران و یا برعکس در بخشش و یا درخواست بخشش اثرگذار بودند و به گردآوردن مشایخ و علمای دین به دور خود و تشویق و مساعدت آنان کوشش فراوانی می‌کردند. به ساختن ابنیه و آثار مذهبی و خیریه از قبیل مساجد، مدارس و بیمارستان‌ها و قراردادن موقوفاتی برای این مؤسسات می‌پرداختند (Morgan, 2001: 8). در این دوره بر ثروت خاتون‌ها به طریق سرسام‌آوری افزوده شد و هر یک به دنبال سنت ایلی دارای کاخ و خدم و حشم جداگانه شدند، به طوری که در تقسیم امپراتوری بین شاهزادگان به آنان نیز ولایتی رسید (بیانی، ۱۳۸۲: ۸۸). این گزارش‌های تاریخی به خوبی نشان می‌دهند موقعیت زنان مغول چگونه بوده است و بر اساس همین موقعیت آنها در بسیاری از جریان‌ها و رخدادهای سیاسی به نقش‌آفرینی می‌پرداختند.

خاتون‌ها و یا به تعبیری دقیق‌تر ملکه‌های مغول، همسران خان و یا سلاطین مغولی بودند که از قدرت بسیاری در ایل و حکومت برخوردار بودند و در حقیقت در امور مملکتی با شوهران خود سهیم بودند. اینان نه تنها بر اساس آداب سنتی مغول در آغاز امر که همسرانشان خوانین ساده‌ای بیش نبودند، در کارهای قبیله هم‌دوش شوهرانشان عمل می‌کردند، بلکه پس از بسط قدرت شوهرانشان که به دنبال فتوح چنگیز و تشکیل حکومت کارشان از حیطه ایل فراتر رفت، کار خاتون‌های مغولی نیز گسترش بیشتری پیدا کرد (بیانی، ۱۳۸۱: ۸۰).

اکثر خاتون‌های مغول حداقل یکسال از عمر خود را نائب‌السلطنه بوده‌اند (بیانی، ۱۳۸۲: ۸۸-۸۹). بدیهی است که این موقعیت در بخش عمده‌ای از دوره حکومت ایلخانی حفظ گردید. آنان در تعیین ایلخان نقش اساسی داشتند. همچون دوره سلجوقی و خوارزمشاهی آنان سعی در به تخت نشاندن فرزندان خود داشتند. عباس اقبال در این‌باره می‌نویسد: «پس از انتخاب ایلخان در ظاهر شاید زمان نیابت سلطنت ملکه‌ها خاتمه می‌یافت، ولی عملاً قدرت در دست او باقی می‌ماند. اگر سلطان از بی‌کفایتی و یا به واسطه بروز بیماری قادر به انجام وظایف کشورداری خود نبود، مادر او می‌توانست رسماً کارها را در ید قدرت خود گیرد و به رتق و فتق امور حکومتی بپردازد (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۳۵۴).

چهره‌های شاخص و اثرگذار در میان خاتون‌های دوره ایلخانی از لحاظ شمار و تعداد کم نبود. در دربار ایلخانان و در حکومت‌های محلی، خاتون‌ها نقشی جدی در تحولات سیاسی داشتند. در دوره هلاکو، همچون مؤسس و پایه‌گذار حکومت ایلخانی، نام سه خاتون صاحب نام و پرآوازه در منابع ذکر شده است که هر سه از همسران ایلخان مغول بوده و نقشی مهم در رویدادهای سیاسی وقت داشتند. دوقوز خاتون از زنان پرنفوذ این خان مغول بود که به گفته رشیدالدین فضل‌الله، پیش از عزیمت هلاکو به سمت ایران، منگوقاآن به وی دستور داد که دوقوز خاتون را به عنوان مشاور خویش تعیین نماید (همدانی، ۱۳۷۳: ۲، ۹۷۷). دوقوز خاتون یک مغول مسیحی بود و به گفته بیانی از حضور مسیحیان در ساختار قدرت ایلخانی حمایت می‌کرد (بیانی، ۱۳۸۲: ۱۷۷). یکی دیگر از همسران

هلاکوخان، الجای خاتون بود که همچون اورقینه خاتون، همسر دیگر ایلخان، در لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها حضور داشت (جوینی، ۱۳۶۷: ۳، ۷۱۲).

الجای خاتون از خاتون‌های بسیار متنفذ ایلخانی بود که پس از مرگ هلاکو، همسر فرزندش اباقا شد. منابع تاریخی از نفوذ و قدرت الجای خاتون بسیار نوشته‌اند؛ در این میان نقش آفرینی او در یکی از بحران‌های جانشینی به خوبی جایگاه سیاسی این خاتون مغول را نشان می‌دهد. که در رقابت سلطان احمد تکودار با شاهزاده ارغون، وی اردوی تکودار را ترک گفت و به اردوی ارغون پیوست (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۶: ۲۳۱). البته در این میان تکودار هم بدون حامی نماند، چرا که به گفته تاریخ و صاف برای مقابله با مخالفان به اردوی مادر خود، قوتی خاتون پناه برد (آیتی، ۱۳۷۲: ۷۹).

در دوره غازان خان، به رغم آنکه وی یک ایلخان مسلمان بود، نقش زنان همچنان برجسته و پر رنگ بود. به عنوان نمونه، به گزارش خواجه رشیدالدین، بولوغان خاتون خراسانی، همسر غازان خان از امیرزادگان مغول او را در نبرد در برابر رقیبش بایدو در سال ۶۹۴ همراهی کرد (همدانی، ۱۳۷۳: ۲، ۱۲۳۱). البته بولوغان خاتون، خود در بروز جنگ داخلی بین غازان و بایدو نقش مهمی داشت. در این درگیری بایدو درصدد برآمد که از خاتون در تحدید اقدامات غازان استفاده کند، اما دریافت که خاتون و حامیان او به غازان وفادارند.

نتیجه‌گیری

پژوهش‌های تاریخی دهه‌های اخیر نشان داده‌اند که ورود ترکان به ایران، تحولی مهم در نقش و جایگاه زنان ایجاد کرد. این پژوهش با تکیه بر منابع متقدم تاریخی و با تمرکز بر بحران‌های جانشینی، سه دوره سلجوقیان، خوارزمشاهیان و ایلخانان را به صورت مقایسه‌ای بررسی کرده است. بحران‌های جانشینی در همه نظام‌های سیاسی پیشین، پدیده‌ای نابهنجار اما رایج بود و عوامل متعددی در بروز، تداوم و حل آن نقش داشتند که در این میان، نقش زنان بسیار قابل توجه بوده است.

بررسی مقایسه‌ای نشان می‌دهد که زنان در هر سه دوره، بخشی اصلی از فرایند انتقال قدرت بوده‌اند. آنان به واسطه نفوذ خود، به محض آغاز فرایند جانشینی به عنوان نیرویی مؤثر وارد عمل می‌شدند. این نیرو گاهی خود عامل بروز بحران بود (چنان که پس از مرگ ملک‌شاه سلجوقی دیده شد) و گاهی در بحران نقش آفرینی می‌کرد (مانند دوره احمد تکودار و ارغون). در دوره سلجوقیان و خوارزمشاهیان، زنان ترک در مقام همسران و مادران شاهزادگان و سلاطین در تصمیم‌گیری‌ها ایفای نقش می‌کردند.

گزارش منابع تاریخی نشان می‌دهد میزان حضور، قدرت و جایگاه زنان در سلجوقیان و خوارزمشاهیان یکسان بوده است؛ چراکه طبقات حاکم در هر دو دوره از سنت‌های قبیله‌ای ترکی الهام می‌گرفتند، هرچند این سنت‌ها تحت تأثیر اسلام تا حدودی محدود شده بود. اما مغولان با وجود اشتراک فرهنگی نسبی با ترکان، در باورهای مذهبی و جایگاه زنان تفاوت جدی داشتند. زنان مغول بسیار قدرتمند بودند و نه تنها در هنگامه بحران جانشینی، بلکه در بسیاری از مسائل سیاسی و نظامی به عنوان کارگزاران اصلی ساختار قدرت ایفای نقش می‌کردند.

کتاب‌نامه

- ابراهیمی ورکیانی، محمود (۱۳۹۰)، خلافت از منظر اهل سنت با تکیه بر آراء غزالی، آفاق دین، دوره ۲، شماره ۶.
ابن‌اثیر، عزالدین بن علی (۱۳۵۱)، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه علی‌هاشمی حائری، جلد ۱۶، تهران، علمی.

- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۷۶)، سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: آگه.
- ابن جوزی (۱۳۵۹ ق)، المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم، حیدرآباد دکن، هند، مطبعة دائرة المعارف العثمانية.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان (۱۹۶۸)، وفیات الاعیان، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالثقافه.
- اشپولر، برتولد (۱۳۷۲)، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۷۶)، تاریخ مغول و اوایل تیموری، تهران: نامک.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۸)، تاریخ مغول، تهران: نگاه.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۲)، تحریر تاریخ و صاف، تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بارتولد، ولادمیر (۱۳۵۹)، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۸۲)، گذار زن از گذار تاریخ، تهران، کیانا.
- بنداری، فتح بن علی (۱۳۵۶)، تاریخ سلسله سلجوقی: زبدة النصرة و نخبة العصور، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۱)، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۱، تهران: نشر دانشگاهی.
- بیانی، شیرین (۱۳۸۲)، زن در ایرن عصر مغول، تهران، دانشگاه تهران.
- پلیو، پل (۱۳۵۱)، تاریخ سری مغولان، ترجمه شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- جلالی، نادر (۱۳۸۰)، سرگذشت سلجوقیان (بازنویسی کتاب راحه الصدور و آیه السرور محمد بن علی راوندی)، تهران، میراثبان جوانی، عظاملك (۱۳۶۷)، تاریخ جهانگشا، به اهتمام محمد قزوینی، تهران: ارغوان.
- جونی، عظاملك بن محمد (۱۳۸۸)، تاریخ جهانگشای جونی، تصحیح محمد قزوینی، تهران: نگاه.
- الحسینی، صدرالدین (۱۹۳۳)، اخبار الدولة السلجوقیه، لاهور: به اهتمام محمد اقبال.
- حسینی، مریم (۱۳۹۸)، نخستین زنان صوفی، تهران: علم.
- خواجہ نظام‌الملک (۱۳۷۲)، سیاست‌نامه، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: علمی و فرهنگی.
- خوافی، احمد بن محمد (۱۳۴۰)، مجمل فصیحی، به تصحیح محمود فرخ، مشهد، باستان راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۱۳۸۶)، راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، به تصحیح عباس اقبال، تهران، اساطیر.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۷۴)، مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه، تهران، سروش.
- رحیم پورازغدی، طاهره (۱۴۰۲)، نقش خاتون‌های واقف در تداوم گفتمان سیاسی سلجوقیان، فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام، سال ۲۴، شماره ۹۴.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد (۱۳۶۳)، مجمع الانساب، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
- طباطبائی، محمدرضا (۱۳۸۰)، «پیوند اخلاق و سیاست در اندیشه غزالی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال ۳۳، شماره ۱۴، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲)، سلجوقنامه، به تصحیح محمد ابراهیم خییسی، تهران، کلاله خاور.
- عالم، عبدالرحمن؛ پورپاشا، کاسین (۱۳۹۲)، «مفهوم دولت در اندیشه سیاسی ایران دوران قدیم»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۷، شماره ۱.
- عنایت، حمید (۱۳۷۸)، نهادها و اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، تهران: روزنه.
- غزالی، محمد (۱۳۵۱)، نصیحه الملوك، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: انجمن آثار ملی.
- قادر، حاتم (۱۳۸۷)، اندیشه سیاسی در اسلام و ایران، تهران: سمت.
- قفس اوغلی، ابراهیم (۱۳۶۷)، تاریخ دولت خوارزمشاهیان، مترجم دکتر داود اصفهانیان، تهران: نشر گستره.

- کراچی، روح انگیز (۱۳۹۴)، تاریخ شعر زنان؛ از آغاز تا سده هشتم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کلوزنر، کارلا (۱۳۸۱)، دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر.
- گروسه، رنه (۱۳۶۸)، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آن (۱۳۷۴)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر نی.
- لمبتون، آن (۱۳۷۴)، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه عباس صالحی، تهران: نشر عروج.
- ماوردی، محمد بن حبیب (۱۴۰۶ق)، الاحکام السلطانیة، صححه قوام‌الدین یوسف بن حسن حسینی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۷۸)، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران: فرزانه.
- ملک‌زاده، الهام (۱۳۸۵)، وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زنان در دوره مغول و ایلخانی، نشریه مسکویه، سال ۲، شماره ۴.
- مورگان، دیوید (۱۳۷۴)، ایران در سده‌های میانه، ترجمه فرخ جوانمردیان، تهران: فروهر.
- مؤلف ناشناس (۱۳۸۳)، تاریخ سری مغولان، ترجمه شیرین بیانی، تهران: دانشگاه تهران.
- نسوی، محمد بن احمد (۱۳۴۴)، سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، تهران: علمی و فرهنگی.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۹۰)، سلجوقنامه، تهران: اساطیر.
- هرتسیگ، ادموند؛ استوارت، سارا (۱۴۰۳)، سلجوقیان، مترجم کاظم فیروزمند، تهران: مرکز.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، جامع التواریخ، تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.
- ودرفورد، جک (۱۴۰۱)، چنگیزخان و ساختن دنیای مدرن، ترجمه سیما سلطانی، تهران: مرکز.

Arbabzadah, Nushin (2017), Women and Religious Patronage in the Timurid Empire, University of California Press.

Morgan, D.O. (2001). Ibn Battuta and the Mongols, Journal of the Royal Asiatic, Third Series, Vol.11, No.1.

Nicola, Bruno De (2017), Women in Mongol Iran: The Khatuns, 1206-1335, Edinburgh University Press.